alter [ˈɔ: ltər] v

تغییر دادن چیزی به معنای ایجاد تغییر کوچکی در آن است.

→ رنگ ناخن هایم را متناسب با موهایم تغییر دادم.

گذشته از

کنار [əˈsaɪd] adv. گذشته از

اگر کسی کنار بماند ، آن طرف یا یک طرف است.

→ مرد کنار ایستاد و در را به روی من باز کرد.

فصل پاييز

fall [təm] n. فصل پاييز

پاییز فصلی از سال در بین تابستان و زمستان است.

→ من عاشق وقتی برگها در پاییز می افتند ، زیرا می توانم در آنها بازی کنم.

مخلوط کردن

blend [blend] v

مخلوط کردن به این معنی است که دو یا چند چیز را با هم مخلوط کنید تا به یک چیز تبدیل شوند.

wife همسرم همه مواد را با هم مخلوط کرده و یک خورشت خوشمزه درست کرده است.

سقوط - فروپاشی

فروپاشی [kəˈlæps] v

سقوط به معنای سقوط ناگهانی است.

tree درخت درست روبروی خانه ما فرو ریخت.

خرد کردن

خرد کردن [krʌʃ] v خرد کردن

له کردن چیزی است که باید آن را فشار دهید تا شکل آن از بین برود.

new هنگامی که چیزی روی آن افتاد ، ماشین جدید سلنا خرد شد.

منحنی

curve [kəːrv] v منحنی

منحنی حرکت در خطی است که خم می شود و مستقیم نمی رود.

→ جاده به چپ و راست پیچ می خورد.

چندش آور

نفرت انگیز [dɪsˈgʌstɪŋ] الف. چندش آور

اگر چیزی نفرت انگیز باشد ، بسیار ناخوشایند است.

→ بعد از دویدن در طول روز ، پاهای Greg بوی مشمئز کننده ای داشت.

زه کشی

drain [dreɪn] n. زه کشی

تخلیه لوله ای است که آب را از ساختمان ، مانند آشپزخانه ، می برد.

هنگام شستن دست ها ، آب درون سینک ظرفشویی پایین می رود.

پذیرفتن

embrace [ɪmˈbreɪs] v آغوش گرفتن

در آغوش گرفتن بغل کردن است.

→ وقتی آنها دوباره یکدیگر را دیدند ، زوج خوشبخت در آغوش گرفتند.

حسادت

حسادت [ɪenvɪ] v حسادت

حسادت كردن به كسی این است كه آرزو كنید كاری داشته باشید كه او دارد.

→ سالی به این زوج خوشبخت حسادت کرد.

آتش بازی

fireworks [ˈfaɪərwəːrks] n. آتش بازی

آتش بازی اشیایی هستند که هنگام روشن شدن چراغ های رنگی ایجاد می کنند.

→ نمایش آتش بازی بسیار زیبا بود.

ارد

آرد [ˈflauər] n ارد

آرد پودری است که از گیاهان تهیه می شود و برای تهیه غذاهایی مانند نان استفاده می شود.

→ می خواستم یک پای بپزم ، اما آرد لازم داشتم.

فیوز

فیوز [fjuːz] n فیوز

فیوز رشته ای است که شما برای منفجر شدن آتش بازی آن را روشن می کنید.

→ پسر بچه فیوز راکت را روشن کرد و منتظر ترکیدن آن در آسمان شد.

زنجبیل

ginger [ʒɪdʒɪndʒər] n. زنجبیل

زنجبیل ادویه ای از ریشه یک گیاه است. طعم آن تند و شیرین است.

→ زنجبیل یک ماده رایج در بسیاری از غذاهای هند است.

حسود

حسود [ˈdʒeləs] adj. حسود

اگر حسادت می کنید ، فکر می کنید ممکن است شخصی چیزی را از شما بگیرد.

→ میریام حسود بود زیرا سو بیش از حد به جیم توجه داشت.

چسباندن

paste [peɪst] n. چسباندن

خمیر ماده ای غلیظ و صاف است.

son پسرم برای یک پروژه مدرسه به مقداری خمیر نیاز داشت.

اعلام وصول

رسید [rɪˈsiːt] n اعلام وصول

رسید کاغذی است که اثبات می کند چیزی دریافت یا خریداری شده است.

→ بعد از بررسی رسیدم ، متوجه شدم که پول زیادی خرج کرده ام.

پاک کردن

wipe [waip] v. پاک کردن

پاک کردن چیزی به معنای کشیدن پارچه ای روی آن برای تمیز کردن آن است.

→ گرد و غبار پنجره ها را پاک کرد.

سیم

wire [ˈwaɪə: r] n. سیم

سیم یک رشته نازک است که از فلز ساخته شده است.

→ سیم ها به برج هایی متصل بودند که برق را به شهر می آوردند.

همه خاص هستند

هنگامی که من جوان بودم ، به نظر می رسید همه آنچه در خانه من اشتباه می شود تقصیر من است. یک بار ، برادرانم سعی کردند کوکی درست کنند. آنها آرد و زنجبیل را مخلوط کردند و یک خمیر نفرت انگیز درست کردند. سپس آنها سعی کردند آن را در فاضلاب بشویند ، اما همه جای زمین را فرا گرفت. بعداً ، برادرانم گفتند که من این کار را کردم و مجبور شدم آن را پاک کنم.

من نگران این بودم که پدر و مادرم بیشتر از من آنها را دوست داشته باشند. یک روز پاییزی مطمئن بودم که پدر و مادرم را افتخار می کنم. من یک موشک مدل خریداری کردم. بعد از اینکه آن را جمع کردم ، همه را به تماشای آن دعوت کردم. من می خواستم برادرانم به دانش فنی من غبطه بزنند. من فیوز را روشن کردم اما اتفاقی نیفتاد.

"به نظر می رسد آتش بازی شما کار نمی کند. امیدوارم رسید را نگه داشته باشی تا بتوانی آنها را پس بدهی. ”برادرم گفت.

"این آتش بازی نیست!" من دادزدم. آنها دوباره مرا مسخره می کردند.

من نمی دانستم چه اشتباهی رخ داده است من چیزی را تغییر نداده بودم. من به سرعت سیمها را در پایین حرکت دادم ، امیدوارم که بتواند کمک کند. ناگهان موشک بالا رفت. همانطور که در چمن پیچ خورد و کنار در صندوق پستی دویدیم ، کنار آن ایستادیم. سپس صندوق پستی خراب شد. موشک خرد شد.

با خجالت ، دویدم داخل و پنهان شدم. چند دقیقه بعد ، مادرم پرسید ، "حال شما خوب است؟"

"من فقط می خواستم آنها یک بار به من حسادت کنند. حالا می بینم که چرا تو و بابا من را به اندازه آنها دوست نداری ، "گفتم.

"این درست نیست!" گفت مادرم. "انگشتانم را ببینید. . . هر کدام متفاوت است. شما بچه ها مثل انگشتان من هستید: همه متفاوت هستند ، اما من همه آنها را یکسان دوست دارم. "

من او را در آغوش گرفتم. اکنون می دانم که والدینم به اندازه برادرانم مرا دوست دارند.